

خاستگاه واقعی فرقهٔ دموکرات آذربایجان



ترجمه و انتشار اسنادی چند از اسناد محرمانهٔ اتحاد جماهیر شوروی دربارهٔ بحران آذربایجان در سال‌های پایانی جنگ دوم جهانی، تحت عنوان «استالین و فرمان تشکیل فرقهٔ دموکرات آذربایجان» در یکی از شماره‌های اخیر فصلنامهٔ گفتگو (شمارهٔ ۴۰، شهریور ۱۳۸۰، صص ۱۵۶-۱۳۹) با واکنش گسترده‌ای روبرو شد. در کنار تجدید چاپ این اسناد در پاره‌ای از جراید کشور و گفت و گوهایی در این زمینه در تأیید اهمیت تاریخی اسناد مزبور، گروهی که ظهور و سقوط فرقهٔ دموکرات آذربایجان را تحولی خودجوش و خودانگیخته تلقی و تبلیغ می‌کنند، انتشار چنین اسنادی را برنرفته و درصدد نفی و انکار اهمیت آنها در تبیین ماهیت فرمایشی و خاستگاه تصنعی فرقه برآمدند. سوای پاره‌ای از واکنش‌های سطحی و شتابزده که ما را بدان‌ها کاری نیست، در یکی از سایت‌های اینترنتی فعال در این حوزه - (سایت آجیق سوز) - در توضیح بیشتر این اسناد و رد استدلال‌هایی که در اهمیت آنها ارائه شده بود مصاحبه‌ای با دکتر جمیل حسنی پژوهشگر جمهوری آذربایجان منتشر شد که از جهاتی چند حائز اهمیت است.

دسترسی دکتر جمیل حسنی به اسناد محفوظ در آرشیوهای محرمانهٔ اتحاد جماهیر شوروی، بررسی‌های او را در زمینهٔ مسائلی چون سیاست شوروی در قبال ایران و به ویژه چگونگی تشکیل

فرقهٔ دموکرات آذربایجان، اهمیت خاصی بخشیده است. در واقع اصل اسناد مورد بحث که تحت عنوان «استالین و فرمان تشکیل فرقهٔ دموکرات» در فصلنامهٔ گفتگو منتشر شد، نخست از سوی ایشان شناسایی و در اختیار «طرح تاریخ بین‌الملل جنگ سرد» وابسته به مرکز وودرو ویلسون در ایالات متحده قرار گرفت، که در نهایت ترجمهٔ آن در گفتگو منتشر شد. علاوه بر این ایشان در این زمینه صاحب نوشته‌هایی نیز هستند که اخیراً بخشی از آنها به صورت یک کتاب - *فراز و فرود فرقهٔ دموکرات آذربایجان*، به روایت اسناد محرمانهٔ آرشیوهای شوروی (ترجمهٔ منصور همای تهران: نشر نی، ۱۳۸۳) - در تهران ترجمه و منتشر شده است.

با توجه به این موارد و لزوم سعی و تلاش گسترده‌تر برای گشوده شدن هر چه بیشتر باب گفت و گو دربارهٔ این بخش از تاریخ معاصر ایران، بر آن شدیم نخست این مصاحبه را بی‌کم و کاست تجدید چاپ کرده، سپس در دو بخش علی‌حده به قلم دکتر حمید احمدی و کاوه بیات نکاتی را که به نظر می‌آید جای بحث و بررسی بیشتر داشته باشد، متذکر شویم.

این مصاحبه تحت عنوان «فرقهٔ دموکرات آذربایجان اهمیت ملی داشت» با یک توضیح تحت عنوان «مصاحبه و ترجمه: ص. رضایی، م. عباسی» در ابتدا آمده و سپس یک توضیح پایانی تحت عنوان: «مصاحبه ضمن عدم وابستگی به هر نشریه‌ای صرفاً جهت چاپ در داخل کشور انجام گرفته است» به صورت ذیل در سایت مزبور بازتاب یافت.

مقدمه

مدت مدیدی است که برخی از نویسندگان ایران با رویکردی کلیشه ای به مسئله آذربایجان و فرقه دموکرات، ضمن انکار وجود مردم و اراده جمعی آنان در تشکیل و فعالیت فرقه دموکرات و حکومت یکساله آن، سعی در بر جسته نمودن عامل خارجی و تصنعی نشان دادن مسئله دارند. سر چشمه چنین بینشی تاریخنگاری رسمی ایران میباشد که بر اساس چنین نگرشی دگم گویا ملت ترک آذربایجان ایران همچون پدیده ای زاید بر چهره این سرزمین قارچ وار روئیده اند. بر این اساس وجود ترکهای آذربایجان نه حاصل پروسه ای تاریخی بلکه تصادفی نامیمون و تخمیلی بوده است. همین نگرش، در باب فرقه دموکرات آذربایجان نیز سعی در حذف فاکتور مردم و بزرگنمایی عوامل خارجی دارد. در همین راستا در پاییز و زمستان ۱۳۸۳ مقاله ای از جناب آقای بیات در نشریه «گفتگو» به چاپ رسید که سپس به درخواست و اصرار آقای حمید احمدی در اطلاعات سیاسی - اقتصادی نیز تکراراً چاپ شد. علاوه بر اینها توضیح گونه ای بر این مقاله در قالب یک مصاحبه با آقایان بیات و احمدی از طریق روزنامه شرق [۱ و ۲ دی ۱۳۸۳] چاپ گردید که در هر سه مورد استناد آقایان به تحقیقات دکتر جمیل حسنی بود. که بیشتر برداشتهای شخصی آقایان مصادره به مطلوب نوشتجات ایشان بود. بمنظور روشن شدن مسئله مصاحبه ای با دکتر حسنی در باکو ترتیب داده ایم که ترجمه آن تقدیم میگردد. ضمناً دکتر جمیل حسنی طی دو دهه اخیر در آرشیوهای روسیه و آذربایجان بر روی اسناد

مربوط به فرقه تحقیق نموده و آخرین یافته هایش یا به تعبیر خویش ناگفته هایش بزودی در ترکیه به چاپ خواهد رسید. ایشان استاد دانشگاه ملی باکو و نماینده مردم آذربایجان در مجلس ملی جمهوری آذربایجان میباشند.

آقای دکتر برخی از نویسندگان ایرانی من جمله آقای بیات و احمدی با استناد به تحقیقات شما ادعا نموده اند که تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان ماهیت فرمایشی داشته و مستقیماً به دستور استالین تشکیل شده است، آیا واقعاً هیچ اراده ملی در تشکیل فرقه نبوده و آیا مردم آذربایجان در تشکیل فرقه هیچ نقشی نداشتند؟

- در سال ۱۹۴۵ آذربایجان جنوبی شاهد حرکتی ملی بود که این حرکت تداوم بلاواسطه حرکت دموکراتیک نهضت مشروطه، جنبش ستارخان و شیخ محمد خیابانی بود. البته علی رغم اهمیت آذربایجان برای روسها میل جنگ جهانی و نیز سیاستهای توسعه طلبانه شان، بی هیچ شبهه‌ای مرکز حرکات آزادیبخش و آزادیخواهی ملی محض خود آذربایجان جنوبی بود لاقلاً به این خاطر که این قسمت از ایران تجربه دو انقلاب را داشت علاوه بر این نه تنها بازماندگان جنبش خیابانی بلکه بیشتر اشخاص که در جنبش ستارخان شرکت داشتند هنوز در قید حیات بودند. آنها می دانستند که چه ظلمهایی بدانها شده و استبداد بر سر ایشان چه آورده است. از دیگر طرف رسمیت یافتن زبان فارسی و انکار و قدغن شدن زبان، تاریخ و مدنیت آذربایجان از سوی رژیم پهلوی نیز موجب تحقیر غرور ملی مردم شده بود. از دیدگاه اقتصادی نیز تبریز که روزگاری دومین شهر ایران به حساب می آمد بر اثر بی توجهی رژیم به یکی از دهها شهر عادی ایران تبدیل شده بود و همه اینها از دید مردم نمی توانست پنهان بماند. بطور کلی زبان ترکی در ایران زبان زندان به حساب می آمد چون اکثر زندانیان سیاسی ترکها بودند و همه اینها ناراضیتهایی را فراهم می آورد که به محض وجود فرصت بروز می نمود...

- پس عوامل خارجی...؟

- در خصوص نقش روسها این عامل خارجی غیر قابل انکار است همانند دیگر حوادث و حرکات و ما لازم نیست که به این مسئله از موضع انکار نزدیک شویم. این یک حادثه تاریخی است و ما به گفتن حقایق مجبوریم اما باید به این مسئله مهم توجه داشت که در همین سالها آرزوی آذربایجانیها در جهت دستیابی به آزادی و خودمختاری تنها به کمک خارجی یعنی روس ممکن بود و مردم آذربایجان هم ضمن علم به این مهم سعی در استفاده بهینه از این فاکتور داشتند. فرقه دموکرات آذربایجان یک حزب با ماهیت کمونیستی نبود این یک حرکت ملی و یک حزب ملی بود حتی کونسول انگلیس جناب Uoil در مکاتبات خویش با لندن به طور صریح این نکته مهم را مورد تأکید قرار می دهد که: «مبارزه با حزب توده بدلیل داشتن ماهیت کمونیستی آسان است اما مبارزه با فرقه دموکرات بدلیل ماهیت ملی و مردمی آن چنان هم آسان نمی باشد و در این حزب طبقات مختلف مردم اشتراک دارند و این مسئله، مبارزه با گسترش ایده های فرقه را غیر ممکن می سازد.» از طرف دیگر اگر این فرقه دموکرات بلاواسطه بدست روسها تاسیس و راه اندازی می شد، خوب این روسها همه جا حزب

کمونیست را بر پا مینمودند نه فرقه دموکرات را، پس چرا در آذربایجان چنین نشد؟ این مسئله بیست و یک آذر فارغ از حمایت نیروی خارجی به اراده مردم تکیه داشت و این فرقه در راه دسترسی مردم به حقوق ملی خویش یک حزب پیشرو بود و یک تشکیلات سیاسی مدافع حقوق مردم بود.

- پس دستور استالین در خصوص تاسیس فرقه که به عنوان یک سند انتشار یافته؟

- ببینید این مسئله را باید بصورت تخصصی بررسی کرد یعنی باید مکاتبات، نامه ها و دستورات قبلی مرتبط با این دستور (سند) را مورد بررسی و تحلیل قرار داد اگر به مکتوبات و اسناد قبلی مرتبط با این دستور استالین نگاه بکنیم می بینیم که این دستور اقدامی در طول مدت مذاکره و مصلحتها بوده یعنی مذاکرات و مصلحتهای فراوان در تبریز و مکاتبات قبلی، از مسکو درخواست شد که به تاسیس فرقه اعتراض نموده و حمایتهای لازم را بنماید و این دستور استالین ماهیت رضایت دارد و این دستور مستقیم و آنی برای تاسیس فرقه نبود. بطور کلی ماهیت این دستور عبارت از عدم اعتراض مسکو و نیز قول حمایت بود. قبل از صدور این دستور همه برنامه ها و طرحها محض در تبریز مذاکره و حاضر شده بود.

- آقای دکتر از دید اسناد و تحقیقات جنابعالی تشکیل و حکومت یکساله فرقه دموکرات آذربایجان پروسه ای با زمینه های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی بود یا اینکه به تعبیر تاریخ کلیشه ای در ایران، یک حادثه نا میمون که قارچ وار روئید و ناپدید شد؟

- پس از ورود قشون متفقان به ایران کم و بیش آزادیهای سیاسی داده شد که در همین زمان در آذربایجان هم احزاب و گروههای مختلف شروع به فعالیت نمودند. مجلات، روزنامه ها، جمعیتها و انجمنهای مختلف به میدان آمدند که همه اینها در شکل گیری و رشد شعور اجتماعی مردم نقش زیادی داشتند. وجود آزادیهای هر چند محدود در این چهار سال و نیز ظهور برخی از معارفچینا، نویسندگان و ژورنالیستهای آذربایجان شمالی در جنوب نیز در سرعت بخشیدن به شکل گیری شعور اجتماعی مؤثر بود. بعد در سال ۱۹۴۵ و پایان محاربه تشکیل فرقه دموکرات بعنوان یک تشکیلات سیاسی اجتماعی در درجه اول با آرزوها و خواسته های ملی مردم آذربایجان مرتبط بود. در عین حال در مقابل خواسته های مردم موانع بسیاری وجود داشت که بدون وجود یک تشکیلات سیاسی گذر از این موانع ممکن نبود. فرقه دموکرات در درجه اول بر آمده از وجود ضرورت یک تشکیلات سیاسی جهت دستیابی به اهداف ملی بود. در سپتامبر ۱۹۴۵ بیاننامه فرقه منتشر شد که تا آخر همان سال، حداقل تا نوامبر آن سال طول کشید که فرقه مستقل از توده، فعالیت حزبی خود را شروع کند و طی همین حوادث این سالها در جهت تشکیل یک حزب ملی پروسه شروع شد که اساس آن را افرادی تشکیل می دادند که بسیاری از آنها هیچ وقت عضو توده نشده بودند. فرقه چیها متشکل از تجار، زمیندار، صاحبکار، روشنفکر، معلم، روستایی، شهری، کارگر، کشاورز و ... و توده های دیگر مردم. البته روسها کمک می کردند اما اینها صرفا کمک بود و تشکیل فرقه محض در آذربایجان و بوسیله آذربایجانیها ممکن شد. ببینید دهها هزار نفر آذربایجانی به عضویت فرقه در آمده بودند این همه عضو را به زور که نیاورده بودند حزبی که این همه عضو دارد بی شبهه این اعضا آرزوی دستیابی به حقوقی را داشته اند که به این پروسه پیوسته بودند. بعد از غلبه انقلابیون در ۲۱ آذر حکومت ملی و مجلس

ملی تشکیل شد که اساس آنرا فرقه دموکرات نهاد. سید جعفر پیشه وری از طرف جنبش بعنوان صدر حکومت ملی آذربایجان تعیین شد که پیش از آن تمام رفورم‌های انجام گرفته در مدت یک سال حکومت فرقه بلاواسطه تمثیلگر خواسته‌ها و آرزوهای آذربایجانها بود. از تاسیس دانشگاه و اصلاحات ارضی گرفته تا سرنگون ساختن مجسمه رضا شاه و برپا نمودن مجسمه‌های ستارخان و باقرخان، تدریس دروس بزبان مادری، تاسیس کانسرواتوریها، تشکیل کمیسیون قانون اساسی و انعکاس خواسته‌های ملی مردم آذربایجان به مجامع بین المللی. در همه اینها نقش سید جعفر پیشه وری بسیار چشمگیر بود او یگانه شخصیت نادر آذربایجانی بود که در قرن بیستم از آذربایجان برخاست و از اول تا آخر مبارزات خویش و فعالیت فرقه مسائل و حقوق ملی را در صدر برنامه‌های خود قرار می‌داد و مبارزات او در قید صنفها و طبقات نبود بلکه مبارزهای در راه رسیدن به حقوق ملی بود.

- آقای دکتر بنا به ادعای حمید احمدی تصادف و مرگ پیشه وری یک تصادف عادی بوده و گویا روسها در مرگ وی دست نداشته‌اند. نظر شما در این باره چیست، اصلاً کشتن پیشه وری برای روسیه و ک.گ.ب. چه نفعی داشت، آنها چرا باید پیشه وری را می‌کشتند؟

- در درجه اول حمید احمدی و برخی از این مسئله قدری دور هستند (قضاوت ایشان بیشتر بر اساس خاطرات و نظرات شخصی است نه بر اساس اسناد صریح) در روسیه اداره ای بود که اختصاراً «eerQ» گفته میشد که ماهیت ضد جاسوسی و اطلاعاتی داشت و پیشه وری یگانه قربانی سیاستهای این اداره نبود. بعد از جنگ جهانی دوم دیگر در شوروی آن جمعیت بسته سالهای دهه ۳۰ موجود نبود چون قشون روس به اروپا رفته بود، با متفقها روابطی برقرار شده بود و جمعیت تا حدودی از آن حالت بسته بودن (دیوار آهنی) بیرون آمده بود، به همین خاطر در همان سالها تشکیل مجازات اعدام «katoi» ممکن نبود که با شرکت سه نفر، فرد محکوم و به گلوله بسته می‌شد. بدین سبب قتلهای تصادفی مانند مسئله پیشه وری تشکیل می‌شد که پیشه وری هم یکی از قربانیان این تصادفها بود.

- خوب این درست اما چرا روسها این کار را کردند، این قتلها یقین دلالی داشته؟

-اولاً هنوز آن روزهایی که پیشه وری در تبریز بود آشکارا ناراضایتی خود را از برخی سیاستهای روسها بیان می‌نمود و استالین را بطور صریح انتقاد مینمود. مثلاً در سال ۱۹۴۶ در ۴-۵ آوریل در دیدار با اعضای هیئت روسی به صراحت گفته بود که بروید و به رهبرانمان در مسکو بگویید که شما ها خیلی انسانهای بی وجدانی هستید. خوب وقتی اینها گفته میشد طبیعتاً این را به استالین میرسانند این هم از مشخصه‌های سیستم حکومتی آنها بود که همه اورگانها وابسته به مرکز بود.

- بله دکتر در کتاب خاطرات ۵۳ نفر هم به انتقادهای پیشه وری از روسها در ایام زندان اشاره شده.

-بله - بله ، دوما پیشه وری مخالفت خود را با خروج نیروهای شوروی از آذربایجان معلوم نموده بود، او تاکید داشت که قوام با این سیاستهای شما را گول می‌زند، قوام مسئله را چنین طرح کرده بود که شما از آذربایجان خارج شوید و ما بعد از هفت ماه انتخابات را برگزار می‌کنیم و نیز قرارداد فعالیت

مشترک شرکتهای نفتی ایران - شوروی را امضاء خواهد کرد. پیشه وری از یگانه شخصیت‌هایی بود که از زمان امضاء قرارداد به مخالفت با آن برخاست و آشکارا بیان می کرد که این سیاستها شکست خواهد خورد و هرگز قوام به عهدش وفا نخواهد کرد. انتقاد برخی سیاستهای روس از طرف پیشه وری به حدی رسیده بود که استالین در هشتم ماه مه سال ۱۹۴۶ ضمن مراجعه به پیشه وری طی مکتوبی سیاستهای مورد انتقاد را توجیه نموده بود. ببینید روسها هیچ وقت با افراد تحت تاثیر خود چنین رفتاری ننموده اند یعنی در قبال منتقدین و مخالفین رفتار خشونت آمیزی داشتند در حالی که در قبال پیشه وری استالین در جهت توجیه سیاستهایش دست به قلم می برد. علاوه بر اینها پس از مهاجرت به باکو پیشه وری مدام خواسته خویش و فدائیان مینی بر بازگشت به ایران و ادامه مبارزه را گوشزد می کرد. بدون شک هیچ کدام از اینها نمی توانست از طرف روسها مورد استقبال قرار بگیرد. مرگ پیشه وری در اوایل ماه ژوئیه سال ۱۹۴۷ بلاواسطه به دستور رهبران روس در مسکو عملی شد و این یک اقدام معمول بود. مثلا ماکسیم لیتفینف که در مدت زیادی به عنوان صدر امور خارجه روسیه فعالیت نموده بود به همین طریق از میان برداشته شد و هنگام مراجعت از مسکو به محل استراحت در باغ خویش در یک پیچ با ماشین باری تصادف نموده و کشته شد. یا خود کنسول روس در شهر سین کیانک ترکستان شرقی در همان ایام به همین طریق کشته شد بگونه ای که بعد از سالها فعالیت وی را در اراضی چین و پس از سر و سامان یافتن اوضاع در آنجا، روزی استالین در یک جمع خودی گفته بود که آپرسین در این باره زیاده از حد معلومات دارد خوب این هم کافی بود که این فرد از میان برداشته شود و چنین هم شد. طوری که از مسکو برای دعوت استراحت در سواحل دریای سیاه ارسال می شود و او هنگام رفتن به استراحت در جاده حربی گرجستان تصادف نموده و کشته می شود. اقداماتی اینچنین پس از جنگ از ترفندهای روسها بود که یکی از قربانیان چنین ترفندهایی محض سید جعفر پیشه وری بود.

- آقای دکتر از موضع قوام در خصوص مسئله آذربایجان بگوئید مثلا به نوشته اکرم رحیملی با استناد به کتابهای شما گویا قوام مسئله آذربایجان را با بی عدالتی و لا قیدی حکومت مرکزی نسبت به مشکلات آذربایجان مرتبط می داند؟

- بله میدانید من در خصوص مواضع و مصاحبه های قوام می توانم بگویم که قوام برای رسیدن به نخست وزیری از مسئله آذربایجان به عنوان اهرم استفاده می کرد. او حکومت مرکزی را به این جهت انتقاد می کرد که افکار عمومی را بر علیه حکومت مرکزی سوق می دهد. مثلا او به دفعات قبل از وزارت به عدم لزوم اعزام قشون به آذربایجان سخن گفته بود اما وقتی به وزارت رسید خود قشون فرستاد. قوام بطور کلی شخصیت عجیب و متضادی داشت خیلیها او را - از جمله در روسیه و دول دیگر - عامل و مورد حمایه انگلیس می دانستند حال آنکه در ژانویه سال ۱۹۴۶ قوام بطور مستقیم با روسها رابطه پنهانی برقرار کرد. و در نتیجه مذاکرات پنهانی با روسها به نخست وزیری رسید. او در ماههای سپتامبر و اکتبر سال ۱۹۴۶ [۱۹۴۳] با هیئت روسی موسوم به کافتارادزه در تهران دیدار داشته که رهبری این هیئت به عهده معاونت کمیسیون امور خارجه روسیه سرگی کافتارادزه بود. در ترکیب همین هیئت فرد با نفوذ دیگری بود بنام نیکولای بابایاکف که معاونت امور نفتی روسیه را بر

عهده داشت و قوام به طور پنهانی با این فرد هم مذاکراتی می نماید. همین شخص دو هفته پس از اتمام سفر تهران به صدارت کمیسیون امور نفتی روسیه برگزیده می شود. قوام به این شخص گفته بود که شاه و حکومت ایران شما را گول میزند و آنها برای شما نفت نخواهد داد اگر شما برای سرنگونی مرتضی قلی بیات و به وزارت رسیدن من تلاش کنید من منافع شما را در ایران مدافعه خواهم کرد. پس از این دیدارها و مذاکرات پنهانی، قوام مدافع نیرومند خود را در سیمای روسیه یافت و با کمک پشت پرده آنها به وزارت رسید. البته دو گانگی موجود در رفتار قوام را باید دقیقاً بررسی کرد. مثلاً قوام حاضر به قبول برخی از خواسته های آذربایجان بوده و هنگام اعزام مظفر فیروز و فتعلی ایپکچیان برای مذاکره با آذربایجان به آنها گفته بود که خواسته های آنان را قبول کنید اما طوری طرحریزی نمائید که مخالفان من نتوانند از این مسئله بر علیه من استفاده کنند. اینچنین میل هایی در قوام بود. مظفر فیروز کاملاً به حق گفته بود که تو به این دلیل نخست وزیری که مسئله آذربایجان و پیشه وری موجود است در صورت عدم وجود چنین مسائلی کسی تو را به عنوان نخست وزیر بر نمی گزیند. قوام همیشه از اتحاد شاه و عوامل انگلیس بر علیه خود در بیم و هراس بود و از فشار روسها بعنوان سلاحی تدافعی در قبال این اتحاد احتمالی استفاده می کرد. مذاکرات او با مولوتوف در فوریه ۱۹۴۶ هم از مسائل بسیار جالب تاریخمان میباشد. قوام در این مذاکرات ضمن انکار ریشه های تاریخی زبان، مدنیت و تاریخ مردم ترک آذربایجان ادعا مینمود که گویا اینها با حمله مغولها زبان خود را به ترکی تغییر داده اند که این مسئله اعتراض بحق مولوتوف را در برداشت. وقتی قوام ادعا می کرد که آذربایجانیها زبان و ادبیات نوشتاری ندارند مولوتف می گفت که شما مدرسه ای برای آنها باز نکرده اید، شما امکان نداده اید که آنها صاحب زبان نوشتاری شوند اگر آنها به زبان مادری خود تحصیل کنند طبیعتاً این مشکل را نخواهند داشت. از طرف دیگر این نظریه در ایران بسیار شایع است که گویا قوام استالین و مولوتف را گول زد اما چنین نبود او از روسیه کاملاً دست خالی برگشت و حتی در دیدار آخری گفته بود که من پس از مراجعت راهی جز استعفا نخواهم داشت اما او به قدر کافی با بازیهای سیاسی آشنایی داشت و بعنوان یک سیاستمدار به بموقع تغییر موضع داده و به سوی آمریکا میل نمود. این تغییر موضع وی با توجه به تحولات سیاسی جهان و منطقه خیلی هوشمندانه و بموقع بود. اگر قوام تا تابستان ۱۹۴۶ در سیاست خارجی ایران به مسئله روسها و منافع آنها اهمیت میداد. بعد از این تاریخ تماماً سیاستهای خارجی را بر اساس رابطه و منافع آمریکا و انگلیس تغییر داد. این تغییر موضع در طالع حرکت ملی آذربایجان هم تأثیری بی نهایت عمیق داشت در نتیجه اعزام قشون به آذربایجان در دسامبر ۱۹۴۶ کاملاً مورد حمایت انگلیس و آمریکا بود. بعضیها به این مسئله کمکهای روسیه مانند چیزی ترسناک نگاه می کنند حال اینکه اتحاد اکراین غربی و بلاروس غربی با اوکراین و بلاروس هم محض کمک روسها امکان پذیر شد و حال کسی حتی توجهی به این مسئله ندارد که نقش روسها چه بود. ببینید حکومت مرکزی ایران از آمریکا و انگلیس برای سرکوبی آذربایجان کمک میگیرد کسی هم این را زشت و یا ترسناک نمی شمارد اما آذربایجان برای مدافعه خود از روسها کمک می گیرد. اینجا کمک گرفتن میشود کار زشت و غیر پسندیده. اگر کمک روس به پیشه وری بود خوب کم نبودند گروههای انقلابی که در جریان انقلاب اسلامی ایران از حمایتهای حربی، دیپلماتیک، سیاسی و مالی روسیه استفاده می کردند. حالا در

آرشیوها باز است بروند تحقیق کنند. رهبران توده و ارتباطها و گفتگوهایشان با برژنف، سوسلف، باربستانامایف و ... همه اشان معلوم است. آنها که کمک روسها به آذربایجان را نقطه ضعف و ناپسند حرکت می دانند بگویند که چرا در دهه ۴۰ کمک گرفتن از روسهازشت بود اما در دهه ۷۰ نه؟ آخر روسیه دهه ۴۰ و دهه ۷۰ از هیچ لحاظ- نه از لحاظ ایدئولوژیک نه از لحاظ سیاسی- هیچ فرقی نکرده بود همان سیستم بود هم در سالهای ۱۹۷۹-۱۹۷۸ هم در سالهای ۱۹۴۶-۱۹۴۵.

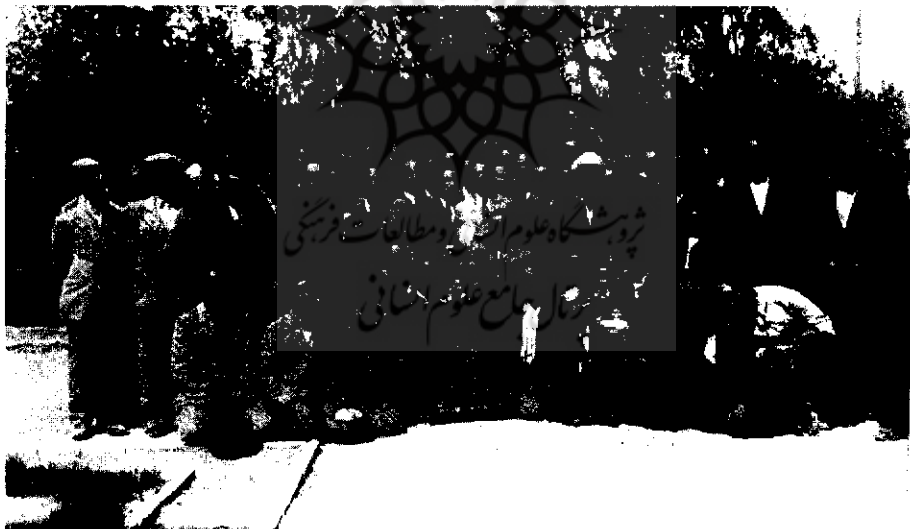
- آقای دکتر به عنوان آخرین سؤال، برخیها من جمله بیات و احمدی مدعی هستند که تشکیل فرقه در آذربایجان توأم با سرکوبی و از میان برداشتن شخصیتها و مطبوعات مخالف بود نیز اینان ادعا میکنند که پس از شکست فرقه قبل از رسیدن ارتش خود مردم آذربایجان فرقه چیها را مجازات کرده بودند. اسناد و تحقیقات شما در این باره چه میگوید؟

- البته چنین ادعایی در تاریخشناسی ایران خیلی تکرار می شود اما این ادعا بنا بر اسناد موجود کاملا بی اساس است. آن اقدامات در آذربایجان کار گروهی بگویم شبه نظامی بود که بصورت هدایت شده در تهران تشکیل شده و تدریجا به آذربایجان اعزام شده بودند مقصدشان هم اثبات این نکته به جهانیان بود که گویا در سرکوب فرقه هیچ احتیاجی به اعزام ارتش و مداخله حکومت مرکزی پیش نیامد. در ترکیب این گروه از شهروندان عادی بود تا نظامیان وابسته به سازمان اطلاعات و امنیت کشور. اینها تدریجا وارد آذربایجان شده و در اینجا در میان اینها برخی از اربابان سابق و فراری هم بودند. مأموریت این گروه شبه نظامی پاکسازی تا ورود ارتش بود این برنامه از پیش طرحریزی شده بود که تا عدم وجود پایگاه مردمی فرقه و عدم احتیاج به مداخله دولت در سرکوب فرقه را برای جهانیان اثبات کند. اما اسناد تاریخی از هویت این افراد و وابستگیهای ایشان پرده برمیدارد. این اسناد غیر قابل انکار زیاد است و همه اینها وابستگان به حکومت مرکزی بودند که تحت عنوان شهروند عادی سازمان یافته و به تبریز فرستاده شده بودند. اینها معمولا با ایجاد رعب و وحشت و کشتار فرقه چیها مأموریت خود را به انجام می رساندند. در عرفه [؟] تشکیل فرقه هم فقط یک حادثه لیقوان بود که این هم ربطی به سرکوبی مخالفین و غیره نداشت این حادثه از طرف توده ایها آفریده شد آنهم برای تضعیف روحیه فرقه چیها و بدنام کردن فرقه. اینها می خواستند فرقه را تشکیلاتی تروریستی و نفاق آفرین جلوه دهند. سر دسته اینها اردشیر آوانسیان بود. این توده ایها حاجی احتشام و فرزندش را کشته بودند غائله هم از این شروع شد و پیشه وری رسما در خواست تحقیق و رسیدگی به این مسئله را کرد. بطورکلی توده بر علیه تشکیل فرقه بود آنها بر علیه این مسئله خیلی به مسکو نامه ها نوشتند و اسنادی را فرستادند. حتی پس از فراری دادن رهبران توده از قصر قاجار و آمدنشان به مسکو اینها بلاواسطه مبارزه با فرقه را شروع کردند در همان سال ۱۹۵۰. چون اینها آن زمان نمی خواستند نفوذترین گروه مارکسیستی بمانند و این عنعنه مبارزه با فرقه هم از توده ای مانده است.

- جناب آقای دکتر حسنی متشکریم از اینکه وقتتان را در اختیار ما گذاشتید.

* * *

بیش از برداختن به نکاتی که در مصاحبه منسوب به آقای جمیل حسنی مطرح شده است، ذکر یک نکته اساسی ضروری است و آن اینکه اصولاً اینجانب با توجه به ماهیت اظهارات منسوب به آقای حسنی و استدلال‌های ایشان در رابطه با رویدادهای آذربایجان ایران در سال‌های ۲۵-۱۳۲۴ نسبت به اصالت این مصاحبه شک و تردید دارم و این احتمال را می‌دهم که چنین مصاحبه‌ای اساساً ساختگی باشد. احتمال آن هست که گروه‌های قوم‌گرای کوچک دارای گرایشات پان‌ترکیست فعال در آذربایجان ایران، دیدگاه‌های خود را به نام آقای حسنی منتشر ساخته باشند و بخواهند با توجه به نامی که ایشان پس از انتشار کتاب‌های اخیر خود به ویژه فراز و فرود فرقه دموکرات آذربایجان با استفاده از آرشیوهای محرمانه اتحاد جماهیر شوروی به عنوان یک تحلیل‌گر بی‌طرف و دانشگاهی به دست آورده‌اند، دیدگاه‌های خود را به نام ایشان انتشار دهند و درصدد برآیند به آن اهمیت و اعتبار تاریخی ببخشند. به هر صورت اگر هم چنین مصاحبه‌ای درست باشد، یک نکته اساسی دیگر را نشان می‌دهد و آن اینکه اینگونه اظهارات و دیدگاه‌های نادرست و سطحی و غیر تاریخی پیرامون رویدادهای ایران نشانه تغییر موضع اساسی یک استاد دانشگاه از بی‌طرفی علمی به سوی یکجانبه‌نگری ایدئولوژیک مشابه فعالان گروه‌های سیاسی ایدئولوژیک است.



به هر رو، در صورت صحت این مصاحبه، آقای حسنلی اعتباری را که به خاطر تلاش‌های علمی جهت انتشار اسناد محرمانه مربوط به فرمان‌های استالین برای تاسیس جنبش‌های تجزیه‌طلبانه قومی در ایران از یکسو و کتاب *فراز و فرود فرقه دموکرات آذربایجان* به دست آورده‌اند، به طور کلی از دست می‌دهند. چنین برداشتی نه تنها از سوی پژوهشگران و ناظران ایرانی مسائل آذربایجان، بلکه از سوی پژوهشگران غیر ایرانی آگاه به رویدادهای سال‌های ۲۵-۱۳۲۴ و پس از آن نیز غیرعلمی و سطحی و سیاسی - ایدئولوژیک جلوه خواهد کرد.

پس از این مقدمه کوتاه لازم است، به نکته‌های گفته شده، در مصاحبه منسوب به آقای حسنلی بپردازیم.

ایشان اشاره کرده‌اند که اصولاً فرمان‌های محرمانه استالین در سال ۱۹۴۵ جنبه آمرانه و دستوری نداشت، بلکه ماهیت تائیدی و قبول حمایت از خواسته‌های برنامه‌ریزی شده در تبریز را داشته و بدین خاطر نمی‌توان از این اسناد چنین برداشت کرد که فرقه دموکرات ساخته و پرداخته استالین و برنامه‌های شورایی کردن (Sovietization) او و برنامه‌های پان ترکیست باقراوف بوده است. چنین گفته‌ای با توجه به اسناد افشا شده، توسط خود ایشان به هیچ وجه قابل تائید نیست.

هر خواننده‌ای که به متن فرمان‌های استالین دقت کند به آسانی و روشنی به ماهیت «دستوری» آن پی می‌برد، و به هیچ وجه نمی‌تواند آن را «تائیدی» یا «اعلام قبول حمایت» بداند. فرمان‌های استالین پیرامون نفت شمال ایران، تاسیس جنبش‌های جدایی‌طلبانه در آذربایجان و کردستان ایران، و نیز دستور العمل اجرایی برنامه‌های فرقه بسیار روشن و صریح است و ماهیت دستور گونه خود را به گونه‌ای «اظهر من الشمس» نشان می‌دهد. گذشته از آن آنچه که ظاهراً آقای حسنلی از آن به عنوان برنامه‌ریزی‌های اولیه در تبریز برای راه انداختن حرکت جدایی‌طلبانه یا به قول برخی‌ها «ملی» نام می‌برد، بر ما روشن نیست، و بررسی‌های پژوهشگران دیگری چون دیوید نیسمان^۱ و خاطرات افشاگرانه سرگرد نوروزاف سرگرد اطلاعاتی ارتش سرخ^۲ نشان می‌دهد که اینگونه فعالیت‌ها در واقع زیر نظر باقراوف و استالین و توسط فرستادگان آنها یعنی میرزا ابراهیموف و دار و دسته اعزامی او در نشریه *وطن یولندا* صورت می‌گرفته و نه مردم آذربایجان و نه حتی پیشه‌وری. اسناد انتشار یافته در دسترس نشان می‌دهد که حتی مرامنامه فرقه و برنامه‌های آن نیز از مسکو و باکو توسط افرادی چون «آتاکیشوف» فرستاده شده است.

این نکته ما را به بخش دیگری از گفته‌های منسوب به آقای حسنلی می‌رساند و آن پیشینه پیشه‌وری و اهمیت او در رویدادهای آن سال‌ها، در مصاحبه مورد نظر از قول آقای حسنلی نوشته شده است که «پیشه‌وری از اول تا آخر مبارزات خود بحث حقوق ملی آذری‌ها را در صدر برنامه‌های خود دانسته است». حال آنکه این گفته به هیچوجه با تاریخ زندگی پیشه‌وری و موضع‌گیری‌های

او مطابقت ندارد اسناد و مدارک موجود نشانگر این نکته است که پیشه‌وری تا پیش از فراخوانی به باکو و ابلاغ برنامه‌های استالین - باقراوف به او، حرف چندان پیرامون به اصطلاح «حقوق ملی» آذری‌ها نگفته است. نوشته‌های پیشه‌وری در باکو در سال‌های دهه ۱۹۱۰ میلادی حاکی از ایران دوستی او و علاقه‌اش به تاریخ ایران باستان و زبان ملی ایران یعنی زبان فارسی است. نوشته‌های بعدی پیشه‌وری در روزنامه «حقیقت» ارگان محرمانه حزب کمونیست ایران یا اتحادیه‌های کارگری وابسته به محمد دهقان نیز به هیچ وجه نشانی از تمایلات قومی او نیست و ندارد و بلکه طرفداری او را از یک ایران متمرکز، با اقتدار و برخوردار از هویت ملی ایرانی آشکار می‌سازد. در این رابطه حمایت‌های پی‌درپی پیشه‌وری در روزنامه حقیقت از اقدامات تمرکزگرایانه رضاخان سردار سپه (رضا شاه بعدی) در از میان بردن هرج و مرج ایللی، به ویژه در کردستان (مسئله اسماعیل آقا سمکو) قابل توجه است. نوشته‌های بعدی پیشه‌وری نیز به هیچ وجه بیانگر گرایش‌های قوم‌گرایانه او نیست. شگفت اینکه با وجود رد صلاحیت پیشه‌وری در مجلس چهاردهم شورای ملی ایران به خاطر پیشینه کمونیستی او، وی در مقالات خود در روزنامه آژیر (به مدیریت خود او) در تهران کوچکترین اشاره‌ای به بحث‌های موسوم به «ستم» ملی و قومی در ایران نمی‌کند. اولین نشانه‌های قوم‌گرایانه در فعالیت‌های پیشه‌وری مربوط به روزهای پس از تأسیس فرقه دموکرات می‌باشد. بنابراین جمله مورد بحث که به طرفداری پیشه‌وری از «حقوق ملی» آذربایجان از اول تا آخر مبارزات او اشاره دارد جز یک شعار تو خالی و اظهار نظر غیر تاریخی و ذهنی چیزی نیست. همین مقایسه بین پیشه‌وری «اولیه» با پیشه‌وری «متاخر» به خوبی ماهیت «دستوری» و «فرمایشی» فرقه دموکرات و فعالیت‌های آن را نشان می‌دهد.

بخش دیگری از اظهارات منسوب به آقای حسنلی که به نوشته‌های زورنالیستی و سیاسی - ایدئولوژیک گروه‌های قوم‌گرا پان ترکیست بسیار شباهت دارد مربوط به ماهیت مبارزات ستارخان و شیخ محمد خیابانی است. در نوشته‌های فراوان مندرج در نشریات محلی گروه‌های قوم‌گرای مذکور چنین فرض می‌شود که گویا ستارخان و خیابانی نیز از پیشگامان بحث «حقوق ملی» و قوم‌گرایی در آذربایجان ایران بوده‌اند، در حالی که مواضع و نوشته‌های آن دو نشان می‌دهد که برعکس آنها را می‌توان به تعبیر امروزی‌اش افراد ملی‌گرا، ایران دوست و به نوعی ناسیونالیست ایرانی دانست و فعالیت‌های آنها و نوشته‌های تاریخی و معتبر مربوط به آنها به هیچ وجه بیانگر موضع مورد نظر محافل پان ترکیست فعال در جمهوری آذربایجان ایران نیست. مواضع قوم‌گرایانه منسوب به آنها بیشتر محصول «تخیلات» و «ذهنیت‌پردازی» بعدی محافل قوم‌گرای داخلی و «الحاق‌گرایان» خارجی است در همین راستا است که می‌توان به یک نکته دیگر در گفته‌های منسوب به آقای جمیل حسنلی اشاره کرد. ایشان این سؤال را مطرح می‌کند که چرا نام فرقه دموکرات، همانند سایر نقاط

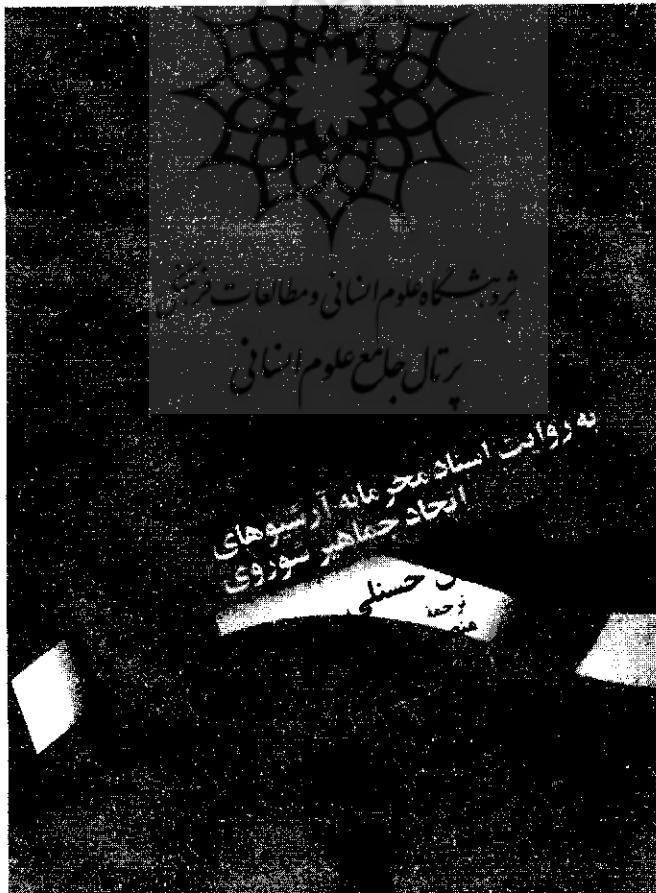
حزب کمونیست نبوده است و می‌خواهند از این نکته نتیجه‌بگیرند که این نام از سوی مردم آذربایجان انتخاب شده است و نه استالین و باقراوف. اتفاقاً انتخاب این نام، نوعی تلاش حساب شده محافل شوروی و طرفدار آن را نشان می‌دهند که می‌خواستند از نام «فرقه دموکرات آذربایجان» دوران شیخ محمد خیابانی سوء استفاده کرده و چنین نشان دهند که فرقه دموکرات ساخته و پرداخته استالین و باقراوف نیز ادامه همان حرکت خیابانی است.

بخش دیگری از اظهارات مندرج در مصاحبه آقای حسنلی مربوط به پایگاه مردمی فرقه دموکرات است که از آن به عنوان نشانه‌ای بر حقانیت و مردمی بودن آن نام برده می‌شود. اولاً آن چنان که آقای حسنلی گفته‌اند طرفداران و اعضای فرقه به ده‌ها هزار نفر نمی‌رسید و گذشته از آن بسیاری از فعالان آن، به ویژه فعالان دوران نیروهای «فدایی» مسلح زیر نظر فرقه، همانند صفر قهرمانی از ماهیت ضدایرانی فرقه اطلاعی نداشته و از سوی فرقه به عنوان مبارزه علیه خوانین و زمینداران و نه دولت ایران به کار گرفته شده‌اند. (بنگرید به خاطرات او) در همین رابطه موضوع عکس‌العمل مردمی علیه فرقه پس از خروج نیروهای شوروی قابل طرح است. آقای حسنلی این افراد را نیروهای اعزامی نظامی و غیرنظامی از تهران و اعضاء «سازمان اطلاعات و امنیت کشور» می‌داند که برای سرکوب فرقه تبریز اعزام شده بودند. در ابتدا باید گفت که اصولاً سازمان مورد نظر (ساواک) در سال‌های پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ سازماندهی و بر پا شد و نه در سال‌های ۲۵-۱۳۲۴. شگفت‌انگیز است که آقای حسنلی و یا نویسندگان مصاحبه مورد نظر از این نکته تاریخی آگاهی نداشته‌اند و ندارند! دوم اینکه اصولاً در آن زمان نیروهای ارتش سرخ و نیروهای فرقه دموکرات وابسته به آن آنچنان فضای پلیسی بر آذربایجان حاکم کرده بودند که اجازه پرواز یک برنده را در منطقه نمی‌دادند. چه رسد به ورود صدها و هزارها نیروی اعزامی و مأمور «سازمان اطلاعات و امنیت کشور» (ساواک) از تهران! خاطرات برخی از ناظران آن سال‌ها نشان می‌دهد که فرقه دموکرات تحمل کوچکترین فعالیت مخالف خود را نداشت و به شدت این گونه فعالیت‌ها، از جمله استفاده از زبان ملی ایران یعنی فارسی را در مدارس و خیابان‌های شهرهای آذربایجان سرکوب می‌کرد. گذشته از اینها گزارشات روزنامه‌نگاران فعال خارجی در آن سال‌ها و نیز خاطرات افراد ناظری همچون آیت‌الله میرزا عبدالله مجتهدی^۲ از مردمی بودن قیام مردم شهرهای آذربایجان علیه فرقه دست‌نشانده و طرفداران آن حکایت دارند.

نکته مهم دیگری که در مصاحبه منسوب به آقای حسنلی بدان اشاره شده است درباره اقدامات به اصطلاح اصلاحی فرقه در مورد تاسیس دانشگاه، اصلاحات ارضی، آموزش زبان مادری، آسفالت خیابان‌ها، دادن آزادی‌های اجتماعی به زنان و نظایر آن می‌باشد. چنانچه خوانندگان محترم و آقای حسنلی و طرفداران فرقه به سه فرمان مهم صادره از سوی استالین نگاه کنند، به ویژه سند

سوم که دستور کار اجرایی نیروهای فرقه است، این اصلاحات در بندهای گوناگون فرمان استالین به عنوان کارهایی که فرقه باید در آذربایجان انجام دهد نام برده شده است و این خود نشان می‌دهد که این گونه اقدامات در واقع ماهیت سیاسی داشته و جهت جلب نظر مردم و کسب مشروعیت طرح شده بودند. با این همه اهالی آذربایجان در آن سال‌ها با زیرکی تمام به این گونه فعالیت‌ها می‌نگریستند و هدف اصلی آنها را درک کرده بودند و می‌دانستند که اقداماتی نظیر آسفالت خیابان‌ها یا تاسیس دانشگاه، و نظایر آن صرفاً برای جلب نظر مردم و فریب آنها صورت گرفته است.^۴

دو نکته دیگر نیز در مصاحبه منسوب به آقای حسنی قابل توجه است، یکی موضوع مربوط به مرگ پیشه‌وری است و دیگری ادعای مشروعیت فرقه در کسب حمایت شوروی‌ها. آقای حسنی با ذکر مثال‌های دیگری از تاریخ روسیه می‌خواهند چنین نشان دهند که مرگ پیشه‌وری در واقع نقشه قتل بوده و به خاطر شجاعت پیشه‌وری در ایستادگی در برابر استالین روی داده است. سپس به موضوع تصفیه‌های استالین و قتل سایر فعالان روسی در آن سال‌ها اشاره کرده است.



ما بر آن نیستیم که به طور صد درصد مرگ پیشه‌وری را تصادف صرف اتومبیل بدانیم و از سوی دیگر نیز نمی‌توان ادعای مورد نظر آقای حسنی و سایرین را که بر قتل او اصرار دارند پذیرفت. اکثر بحث‌های مربوط به قتل پیشه‌وری و طرح آن به نوشته‌های فریدون کشاورز و جلسه میان پیشه‌وری و باقراوف برمی‌گردد که در آن ظاهراً باقراوف به دلیل عصبانیت از پیشه‌وری در جلسه مذکور نقشه قتل او را کشیده است. آقای حسنی و یا سازماندهندگان مصاحبه موردنظر به دلیل خوشنام ساختن باقراوف و خارج کردن او از صحنه، شخص استالین را مسئول قتل می‌دانند که این نیز جالب توجه است. با همه اینها آقای حسنی دلیل و مدرک قانع‌کننده‌ای ارائه نمی‌دهد که قتل را ثابت کند، و بالعکس نوشته‌های فعالان فرقه و یا همکاران آنها در میان گروه افسران خراسان شرح دقیق تصادف خودروی حامل پیشه‌وری را تشریح کرده، و نشان داده‌اند که موضوع تصادف واقعی بوده است و نه نقشه قتل. گذشته از این‌ها اصولاً تصفیه‌های استالین در سال‌های نیمه دوم دهه ۱۹۳۰ به بعد شروع شده بود، و در سال‌های نیمه دوم دهه ۱۹۴۰ خبر چندانی از آنها نبود. با همه اینها اصولاً معلوم نیست که چرا استالین باید پیشه‌وری را به قتل برساند و زنده بودن پیشه‌وری همانند افراد تندتر از او همچون غلام یحیی و دیگران هیچگونه زبانی برای شوروی‌ها نداشت و پیشه‌وری همچنان در صورت زنده ماندن یار وفادار و بیرو مؤمن به شوروی و استالین و سیاست‌های او باقی می‌ماند.

شگفت‌آورترین اظهار نظر منسوب به آقای حسنی، بحث ایشان در توجیه اقدام فرقه به کسب حمایت روسیه است. ایشان می‌گویند که فرقه دموکرات نیز همانند تهران حق داشت در پی کسب حمایت خارجی برای خود برآید و می‌پرسند که چرا تلاش فرقه برای به دست آوردن حمایت روس‌ها در دهه ۱۹۴۰ درست نیست و تلاش دولت ایران در سال‌های دهه ۱۹۷۰ برای کسب حمایت آمریکا درست است؟ این استدلال یک مغلطه ناشیانه بیش نیست و هر خواننده‌ای پس از خواندن آن به ساده‌انگاری مستتر در این نوشته و بی‌پایه بودن این استدلال پی خواهد برد. اگر یک فعال سیاسی ساده و متعصب فرقه‌ای این سخن را می‌گفت - چنانچه می‌گویند - جای شگفتی نبود، اما از فردی به نام استاد دانشگاه در رشته‌های علوم اجتماعی همچون آقای حسنی بعید است که اینگونه بدون آگاهی از اصول و مقررات حاکم بر حقوق بین‌الملل و حاکمیت ملت - دولت‌ها چنین استدلال‌های ساده‌انگارانه‌ای ارائه دهند. در هیچ کجای جهان هرگز به یک گروه تجزیه‌طلب مشروعیت به دست آوردن حمایت بین‌المللی علیه دولت مرکزی داده نمی‌شود. گذشته از آن یک گروه قوم‌گرا و جدایی‌طلب به لحاظ، ماهیت و جایگاه در حقوق بین‌المللی قابل مقایسه و همانند با دولت به عنوان نماینده ملت نیست.

در عرف امروزی علوم سیاسی، اندیشه سیاسی و حقوق و روابط بین‌الملل، دولت‌ها، هر چند غیر دموکراتیک هم باشند، تنها نماینده مشروع یک کشور محسوب می‌شوند و تنها آنها حق دارند در زمینه سیاست خارجی به اقدام دست بزنند. حتی در کشورهای فدرال و کنفدراسیون نیز به واحدهای تشکیل دهنده چنین اجازه‌ای داده نمی‌شود و تنها دولت مرکزی و فدرال است که حق اقدام در صحنه بین‌المللی را دارد. آقای حسنی در مقام مدرس دانشگاه جمهوری آذربایجان، باید بیش از هر کسی بدانند که اتحاد جماهیر شوروی نیز هرگز چنین اجازه‌ای را به باکو، تقلیس یا ایروان و دوشنبه نمی‌داد. اقدام یک گروه جدایی‌طلب و قوم‌گرا در کسب حمایت علیه دولت مرکزی به هیچ‌وجه یک اقدام مشروع نیست و قابل توجیه نیز نمی‌باشد. دولت مرکزی به نمایندگی از ملت و کشور می‌تواند به هر اقدامی در عرصه سیاست خارجی از جمله اتحاد و ائتلاف با سایر کشورها دست بزند و نه گروه دیگری. این گونه نکات و پیش پا افتاده بودن استدلال آقای حسنی است که نگارنده را به شک می‌اندازد که اصولاً این مصاحبه واقعا با آقای حسنی صورت گرفته و یا به نام ایشان جعل شده است.

حمید احمدی



از میان نکاتی که در این مصاحبه عنوان شده است تعدادی نادقیق و بی‌ارتباط با مبحث اصلی، برخی پرسش انگیز و قابل بحث و معدودی نیز مهم و در خور تأمل هستند. در ادامه این یادداشت به ترتیب طرح، به بعضی از این نکات اشاره می‌شود.

پرتال جامع علوم انسانی
مطالعات عربی

نکات نادقیق و بی‌ارتباط

اینکه بیشتر «برداشت‌های شخصی آقایان [بیات و احمدی]، احتمالاً در یادداشت مندرج در مقدمه مقاله «استالین و فرمان تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان» و مصاحبه ما با روزنامه شرق در این باب [مصادره به مطلوب نوشتجات ایشان {دکتر حسنی}] بود» یکی از نخستین نکاتی است که در این بحث مطرح شده است. در واقع صراحت و شفافیت مستتر در هر سه این سندها به حدی است که دیگر جایی برای «مصادره به مطلوب» باقی نمی‌گذارد. چه سند نخست فرمان استالین برای اقدامات اکتشافی زمین‌شناسی برای نفت در شمال ایران به تاریخ ۳۱ خرداد ۱۳۲۴ که زمینه تغییر و تحول بعدی را روشن می‌کند و چه دو سند بعدی در توضیح و تشریح «اقداماتی جهت سازماندهی یک جنبش جدایی‌طلب در آذربایجان جنوبی و دیگر ایالات شمال ایران»، برنامه‌ای که جزء به جزء

آن در مراحل بعد، به دست عوامل امنیتی و نظامی شوروی در آذربایجان به مرحله اجرا گذاشته شد و فرقه دموکرات آذربایجان از دل آن سر برآورد.

خوشبختانه کم و کیف زمینه‌سازی‌های گسترده مقامات امنیتی شوروی برای فراهم آوردن مقدمات این تغییر و تبدیل، به روشنی در کتاب *فراز و فرود فرقه دموکرات آذربایجان* ایشان توضیح داده شده است؛ یعنی چگونگی به «ظهور» در آوردن ماجرای که دکتر حسنی از آن به عنوان «ظهور برخی از معارفچی‌ها، نویسندگان و ژورنالیست‌های آذربایجان شمالی در جنوب» و «سرعت بخشیدن به رشد شعور اجتماعی [؟!]» یاد کرده است. اشکال عملی‌ای که اجرای این فرامین به خود گرفت و انبوهی از دیگر دقایق و جزئیات امر که طبیعتاً حوزه‌ای به مراتب گسترده‌تر از این سه سند را در بر می‌گیرد نیز از جمله مطالبی است که در همان کتاب اخیرالذکر ایشان بر اساس همین اسناد و انبوهی از دیگر اسناد مشابه منتشر شده‌اند.

در واقع برگ برگ کتاب *ارزشمند فراز و فرود فرقه دموکرات آذربایجان*، به روایت اسناد محرمانه *آرشیوهای اتحاد جماهیر شوروی* به قلم ایشان که پیشتر نیز بدان اشاره شد خود گواهی بر وجه کاملاً تصنعی و فرمایشی فرقه دموکرات است و نیروی چشمگیری که مسکو، براساس یک برنامه مدون و پیش آماده برای بر پا داشتن آن به کار برد. این کدام حرکت خودجوش و خودانگیخته‌ای است که جز در زیر سرنیزه ارتش اشغالگر سرخ، محل جوش و انگیزش نداشت و به گونه‌ای که در آن کتاب نیز بیان شده، بدون اخذ مجوز از «مقامات بالا» به هیچ حرکت و اقدامی مجاز نبود؟ به فرمان آنها تشکیل شد و به فرمان آنها نیز برجیده.

اگر چه رسیدگی به ترجیع‌بند مربوط به «مظالم فارس‌ها» و مدعیاتی چون تحمیل زبان فارسی، تنزل مرتبه اقتصادی آذربایجان ... که همچون اوراد و عزائم مذهبی در تمامی اظهارات و بیانات این فرقه تکرار می‌شود، از حوزه تأکید و توجه این یادداشت و تخصص اصلی دکتر حسنی یعنی موضوع فرقه دموکرات خارج است، ولی پیش از رسیدن، به نکات اصلی این مصاحبه تذکر یک نکته و طرح یک پرسش را لازم می‌داند.

نخست آن که تحولات آذربایجان در سال‌های بعد از شهریور ۱۳۲۰ «تداوم بلاواسطه حرکت دموکراتیک نهضت مشروطه...» نبود. بلکه برعکس از وجود یک «واسطه» بسیار جدی و غیرقابل انکار به صورت روسیه شوروی که آذربایجان را تحت اشغال نظامی خود داشت، برخوردار بود که باعث شد که از این مرحله به بعد تحولات آن خطه روالی به کلی متفاوت از پیش بیاید. در حالی که حرکت دموکراتیک نهضت مشروطه و به ویژه قلب توپنده آن آذربایجان و جنبش ستارخان، حرکتی بود در تطابق با آرزویی که سراسر ایران را به حرکت درآورد، فراز و فرود فرقه دموکرات جز از لحاظ جغرافیایی سختی با آن نداشت. پرسشی هم که باقی می‌ماند آن است که ادعای مطرح شده

در باب آن که «... زبان ترکی در ایران زبان زندان به حساب می‌آمد چون اکثر زندانیان سیاسی ترک‌ها بودند...» بر چه مبنایی استوار است و اگر در این زمینه جالب توجه که بررسی آن مستلزم پژوهشی آماری است تحقیقی صورت گرفته، ارجاع آن چیست؟

نکات پرسش‌انگیز و قابل تامل

رویکرد اصلی دکتر جمیل حسنی در نفی و انکار برداشت‌های حاصل از مدارک و اسنادی که منتشر ساخته‌اند، بر دو محور استوار است. یکی ماهیت «ملی» و غیرکمونیستی فرقه دموکرات و دیگری نیز تعبیر نقش روسیه شوروی در این ماجرا به «سعی» مردم آذربایجان در «استفاده بهینه از این فاکتور».

در اشاره ماهیت «ملی» فرقه دموکرات بر این نکته تأکید گذاشته‌اند که فرقه مزبور «... یک حزب با ماهیت کمونیستی نبود...» و در توضیح بیشتر، آن که «... اگر این فرقه ... بلاواسطه به دست روس‌ها تأسیس و راه‌اندازی می‌شد، خوب روس‌ها همه جا حزب کمونیست را بر پا می‌نمودند و نه فرقه دموکرات را، پس چرا در آذربایجان چنین نشد؟»

نمی‌دانیم که آقای دکتر حسنی مخاطبین خود را از چه گروه سنی و با چه پایه از معلومات عمومی فرض کرده‌اند، ولی از پژوهشگری که تخصص اصلی او جنگ سرد و تحولات مربوط به این دوره است، طرح چنین مطالبی بعید است.

کمینترن - کمونیست بین‌الملل - که از مسکو رهبری رسمی «جنبش بین‌المللی طبقه کارگر» را برعهده داشت، سازمانی که در اواسط جنگ دوم جهانی به کمینفورم تغییر نام داد، در خلال حیات بر ماجرایش و نظر به طرز تلقی‌اش از شرایط بین‌الملل و منافع خاص روسیه شوروی در هر مقطع، خط مشی‌های مختلفی را در پیش گرفت. در یکی از آخرین چرخش‌های این سازمان در جهت پیشبرد «جنبش بین‌المللی طبقه کارگر» و یا به عبارت دقیق‌تر توسعه حوزه نفوذ شوروی در مناطق تحت اشغال ارتش سرخ بر استقرار مجموعه‌ای از «دموکراسی‌های خلقی» تصمیم گرفته شد که تشکیل فرقی «ملی» دموکرات در آذربایجان و کردستان را نیز باید در چارچوب آن مورد ارزیابی قرار داد. به نوشته فرناندو کلودین، یکی از صاحب‌نظران مهم تحولات این دوره هدف استالین از این خط مشی جدید آن، تبدیل «همه کشورهای این منطقه به دستگاهی سیاسی - نظامی بود تا بتواند هم از مرزهای غربی اتحاد جماهیر شوروی دفاع کند و هم منطقه اقتصادی موجود برای آن چه مسکو ساختمان سوسیالیسم می‌انگاشت را گسترش دهد. این امر مستلزم استقرار رژیم‌هایی بود که بتواند برای کرملین تضمین‌های سیاسی کافی تأمین کنند» در این مرحله استالین «... کوشید تا ساختمان

این حکومت‌ها را با کوشش برای رسیدن به توافقی دایمی و همه جانبه با ایالات متحده، آشتی دهد. قدرت واقعی می‌بایست در دست کسانی باقی بماند که از نظر اتحاد شوروی قابل اعتماد بودند، اما در عین حال استالین می‌خواست تا حد امکان از سر خودنمایی اصول دموکراسی شوروی را رعایت کند که در اعلامیه یالتا و اسناد دیگری از قبیل منشور ملل متحد و توافقنامه‌های پتسدام مطرح شده بود...»^۵

کلودین در توضیح بیشتر این رویکرد جدید که به روشنی مبین نوع سیاست‌های حاکم بر عملکرد فرقهٔ دموکرات آذربایجان نیز هست، نوشت: «اقداماتی علیه سرمایه‌داران و زمینداران ضروری بود نه تنها به منظور انهدام پایه‌های طبقاتی که بنا بر ماهیت خود مخالف اتحاد امتیازی با اتحاد شوروی و مهمتر از آن مخالف ادغام در مدار اقتصادی آن بودند بلکه همچنین به منظور ایجاد پایه‌های اجتماعی لازم برای حفظ گروه‌های طرفدار شوروی که در رأس قدرت بودند، و در عین حال مصلحت استالین در این بود که این اقدامات به عنوان حمله به نظام سرمایه‌داری در مجموع یا مالکیت خصوصی جلوه نکنند».^۶

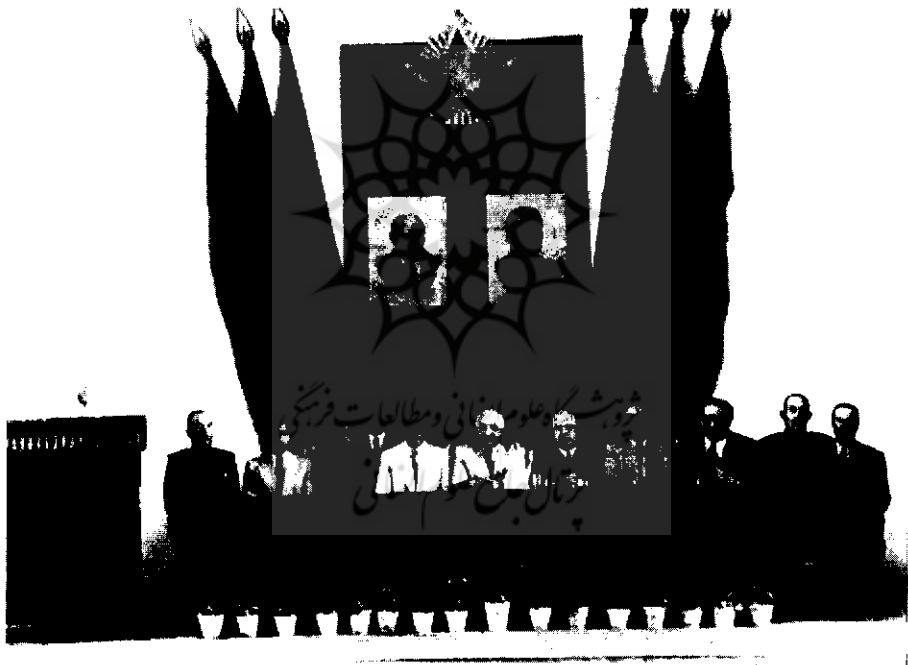
به دلیل بیم از اطالهٔ کلام از توضیح بیشتر در این زمینه که برای هر آشنایی به تحولات تاریخی این دوره، توضیح واضحات است، خودداری کرده و از علاقمندان می‌خواهیم که جوانب دیگر این بحث را در کتاب ارزشمند *از کمیته‌ترین تا کمیته‌فورم* دنبال کنند.

ایران به دلیل مقاومت مردم آذربایجان، کیاست شخص قوام‌السلطنه و مواضع قاطع ایالات متحدهٔ آمریکا از خطر تجزیه رست ولی به گونه‌ای که می‌دانیم و در کتاب فوق‌الذکر نیز به تفصیل آمده است. دیگر حوزه‌های تحت اشغال ارتش سرخ از این دام نرسند و چندی بعد این دوره «دموکراتیک و ملی» را نیز پشت سر گذاشته و به نحوی که مقرر بود به مجموعه‌ای از اقمار شوروی بدل شدند.

نقش روسیه و بی‌اهمیت انگاشتن آن، از دیگر نکاتی است که در این مغلظه مطرح شده است. ایشان اذعان دارند که «نقش روس‌ها، این عامل خارجی غیر قابل انکار است...» و انکار آن را صحیح نمی‌دانند. ولی در ادامه بحث و در توجیه نتیجه‌گیری‌های خود بلافاصله می‌افزایند که «... باید به این مسئله مهم توجه داشت در همین سال‌ها آرزوی آذربایجانی‌ها در جهت دستیابی به آزادی و خودمختاری تنها به کمک خارجی یعنی روس ممکن بود و مردم آذربایجان ... سعی در استفادهٔ بهینه از این فاکتور داشتند.» و در توضیح بیشتر این «استفادهٔ بهینه» چنین می‌افزایند «... بعضی‌ها به این مسئله کمک‌های روسیه مانند چیزی ترسناک نگاه می‌کنند. حال اینکه ... حکومت مرکزی ایران از آمریکا و انگلیس برای سرکوبی آذربایجان کمک می‌گیرد. کسی هم این را زشت و یا ترسناک نمی‌

شمارد اما آذربایجان برای مدافعه خود از روس‌ها کمک می‌گیرد، آنجا کمک گرفتن می‌شود زشت و غیر پسندیده...»

جوانب حقوقی این مغلطه در یادداشت دکتر حمید احمدی بررسی شده است ولی از این توضیح حقوقی گذشته، حرکتی که نطفه آن در فرمان مورخ ۶ ژوئیه ۱۹۴۵ / ۱۵ تیر ۱۳۲۴ استالین خطاب به میرجعفر باقروف صدر کمیته مرکزی حزب کمونیست آذربایجان شوروی در مورد اقداماتی جهت سازماندهی یک جنبش جدایی طلب در آذربایجان جنوبی [!] و دیگر ایالات شمالی ایران» بسته می‌شود، تحقق گام به گام تبصره‌ها و بندهای این فرمان و فرامین بعدی نیز در بسیاری از منابع و از همه مهمتر در کتاب *فراز و فرود فرقه دموکرات آذربایجان* شما، تشریح شده است، چگونه می‌تواند تصمیم «مردم آذربایجان» تعبیر شود؟



اگر پژوهشگری در یکی از جزایر اقیانوسیه چنین استدلالی را مطرح می‌کرد، شاید که با تسامحی بسیار، می‌شد گفت بر او حرجی نیست؛ دور است و بی‌اطلاع، ولی در مورد یک پژوهشگر آذربایجانی چه می‌توان گفت؟ مگر همین روس‌ها، نبودند که در یکی از نخستین نمونه‌های کاربرد این تاکتیک، در اواخر آوریل ۱۹۲۰ با استفاده از عوامل محلی خود در قفقاز - کمیته مرکزی حزب کمونیست آذربایجان - نخست خود را «تجلی ارادهٔ پرولتاریای انقلابی باکو و دهقانان سراسر آذربایجان» خوانده، سپس همزمان با هجوم لشکر ۱۱ ارتش سرخ، خواستار استعفای دولت حاجینسکی شدند و به عمر نخستین دولت مستقل مسلمان‌های قفقاز پایان دادند؟ شما که بخشی از فصل پایانی کتاب *آذربایجان تاریخی*، ۱۹۲۰-۱۹۸۰ خود را به بررسی این موضوع اختصاص داده-اید^۷ چرا در مورد این تاکتیک شناخته شدهٔ بلشویک‌ها تجاهل می‌فرمایید؟

مرگ پیشه‌وری

توضیحات دکتر جمیل حسنی در واکنش به نظر دکتر حمید احمدی در مورد احتمال تصادفی بودن سانحه‌ای که به مرگ پیشه‌وری در ژوئیه ۱۹۴۷ منجر شد، در عین حال که از معمول بودن این گونه شیوه‌های تسویه در نظام امنیتی وقت حکایت دارد، در نهایت توضیح بیشتری را شامل نمی‌شود و کم و کیف دقیق نحوهٔ مرگ او هنوز هم مکتوم است.

ظاهراً در مجموعه‌ای از اسناد رسمی ایران که هنوز در دسترس همگانی قرار ندارند، گزارش‌هایی وجود دارند، که از تلاش مخفی میرجواد پیشه‌وری برای ایجاد ارتباط با مقامات کنسولی ایران در باکو و فراهم آوردن موجبات بازگشتنش به ایران حکایت دارند. وی از وضعیت خود در باکو رضایتی نداشته و گویا اظهار آمادگی کرده بود که در اثبات صداقت خود، کم و کیف کل ماجرای فرقه دموکرات را نیز به صورتی مکتوب و مفصل در اختیار مقامات ذیربط قرار دهد. اگر چه تا انتشار چنین اسنادی - به فرض موجود بودنشان - در این باب نمی‌توان نظر صریحی ابراز داشت، ولی این خود نکته‌ای است که جا دارد در کنار دیگر نکات مطرح در این زمینه در پژوهش‌های بعدی و بررسی عواملی که ممکن است در مرگ او مؤثر واقع شده باشند، مورد توجه باشد.

چند نکتهٔ دیگر

تقلیل مخالفت‌ها و مقاومت‌های مردم آذربایجان با قوای اشغالگر شوروی و فرقهٔ برکشیدهٔ آنها به فعالیت‌های «اربابان سابق و فراری» و پاره‌ای تحرکات «شبه نظامی» که از سوی تشکیلات نظامی ایران هدایت می‌شد و خاطر نشان ساختن واقعهٔ لیقوان به عنوان تنها نمونه از سیاست رعب و وحشت فرقه «...» که این هم ربطی به سرکوبی مخالفین و غیره نداشت. این حادثه از طرف توده‌ای

آفریده شد...» جز بی‌اعتنایی به داده‌های تاریخی چیز دیگر نیست. نیروهای شوروی از مراحل نخست اشغال ایران در حوزه‌های تحت نفوذ خود به شناسایی و امحاء مخالفان بالفعل و بالقوه خود مشغول شدند. این روند با تدارکات مربوط به تشکیل فرقهٔ دموکرات، شتاب بیشتری یافت. در این دوره علاوه بر جلوگیری از انتشار جرایم مخالف، سرکوب تشکلهای سیاسی و صنفی «غیرخودی»، صدها آذربایجانی دستگیر شدند. گروهی از آنها به طور کلی ناپدید، تعدادی کشته و انبوهی نیز به ترک دیار و کاشانهٔ خود وادار گشتند. مقاومت‌هایی که در دوران حکمروایی فرقه صورت گرفت نیز نه کم و اندک بود و نه محدود به فعالیت‌های «اربابان سابق و فراری» و تحرکات مرتبط با دوایر نظامی. به همان اندازه که طیف برکشیده از سوی مقامات شوروی در فرقه و دیگر تشکلهای مرتبط با آن گرد آمدند از لحاظ ترکیب اجتماعی متنوع و متکثر بود - یعنی هم اربابان لاقح را شامل می‌شد و هم تعدادی از تجار و ارباب صنایع و کارگران و دهقانان، به همان اندازه نیز ترکیب اجتماعی مخالفین آنها پر تنوع بود و انواع طبقات و اصناف را در برمی‌گرفت. علاوه بر شبکه‌های مرتبط با تعدادی از افسران وطن‌پرست ایرانی که با استفاده از نارضایی‌های موجود در آذربایجان به ترتیب و سازماندهی عملیات پارتیزانی در حوزه‌های عشایری آذربایجان تحت اشغال ارتش سرخ مشغول بودند، در شهرها و روستاها نیز مقاومت‌هایی جریان داشت.

اگر چه بنا به دلایلی چون بی‌توجهی عمومی به تاریخ و به ویژه تلاش بعدی دربار پهلوی به تحریف چگونگی ختم غائله فرقه به نقش حاشیه‌ای شخص محمد رضا شاه و تقلیل یادآوری آن حرکت - به یک روز - روز ۲۱ آذر - که آن هم به رژه واحدهای نظامی می‌گذشت، دامنه گستردهٔ مقاومت‌هایی از این نوع ناشناخته مانده است، ولی خوشبختانه، بر اساس اسناد و گزارش‌های بر جای مانده از تحولات این دوره، بررسی‌های جامعی صورت گرفته است که امیدواریم در آینده نزدیک منتشر و این بخش از تاریخ فداکاران فراموش شدهٔ ایران نیز روشن شود.

حال که به نکات پرسش‌انگیز و قابل بحث مصاحبهٔ دکتر حسنی اشاره شد جا دارد که به معدود نکات مهم و در خور تأمل آن نیز اشاره شود. یکی از این نکات بحث مربوط به ارتباطات قوام‌السلطنه با روس‌ها است و مذاکرات او با نیکولای بابیاکف. به گونه‌ای که آقای حسنی در این مصاحبه عنوان کرده‌اند قوام‌السلطنه حتی در زمان سفر کافتارادزه و هیئت همراه او به تهران در پاییز ۱۳۲۲/۱۹۴۳ بر آن بوده است که با استفاده - «استفادهٔ بهینه» - از بحث نفت شمال زمینهٔ ریاست وزرایی خود را فراهم کند. که اطلاع در خورتوجهی است و از لحاظ تبیین تاریخ تحولات آن دوره مهم.

در مقام جمع‌بندی و نتیجه‌گیری از این بحث می‌توان گفت که مشکل اصلی دکتر جمیل حسنی در آن است که در بررسی‌های خود بر آن سعی داشته که با تکیه بر اسناد و مدارک متقن

وارد کار شده و حداقلی از معیارهای علمی را رعایت کند. اگر او نیز مانند پاره‌ای از دیگر هواداران فرقهٔ دموکرات، به اظهار نظرهای بی‌پایه و فاقد سند و مدرک اکتفا می‌کرد، هیچ‌گاه دچار چنین تناقض‌هایی نمی‌شد. اتکاء به اسناد و مدارک، پذیرش نتایج و استدلال‌های حاصل از آنها را نیز به دنبال می‌آورد و از آن‌گیزی نیست.

کاوه بیات

مکتبو ۱۹۹

یادداشت‌ها:

1. David B. Nissman, *The Soviet Union and Iranian Azerbaijan*, Westview Press, 1987
۲. رجوع کنید به کتاب مهم رازهای سر به مهر، «ناگفته‌های وقایع آذربایجان، گردآوری و ترجمه حمید ملازاده، تبریز، مهد آزادی، ۱۳۷۶
۳. بحران آذربایجان، سال‌های ۱۳۲۴-۱۳۲۵، به کوشش رسول جعفریان، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۱
۴. بنگرید به خاطرات میرزا عبدالله مجتهدی، همان
۵. فرناندو کلودین، از کمینترن تا کمینفورم، ترجمهٔ فرشیدهٔ میربغدادآبادی، شاپور اعتماد و هایدۀ سناوندی، تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۷۷، صص ۳۷-۵۳۶
۶. همان
7. prof. Dr. Cemil Hasanli, *Azerbaijan Tarih i, 198-1920*, Ankara, 1998, S.407-412

شوریه‌شکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی